

مجله زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال سوم- پاییز و زمستان ۱۳۸۴

## هنر درک زمانه

(تحلیل محتوای جامعه شناختی آثار آنتوان چخوف با تکیه بر آنالیز آماری)

دکتر نادر افقی

دانشگاه گیلان

### چکیده

تحلیل یکی از روش های غیر واکنشی (Non-reactive) و غیر مداخله ای (Unobtrusive) است. چون اسناد مشاهده کردنی و متون تحلیلی قبلاً ثبت و ضبط شده اند. بنابراین تحلیل محتوا هم روشی برای تحلیل داده هاست و هم روش مشاهده اسناد. در این مقاله آثار آنتوان چخوف با استفاده از تکنیک فوق و آنالیز آماری با تکیه بر ایده های جامعه شناختی مورد بررسی قرار گرفت. ۹۰ اثر چخوف به شیوه نمونه گیری تصادفی سیستماتیک از میان مجموعه آثار وی انتخاب شدند. از مجموع ۴ فرضیه اصلی تحقیق ۳ فرضیه توانستند از آزمون رد عبور نمایند. مفاهیم و شیوه های جامعه شناختی که در آثار نمونه بیشترین فراوانی را داشتند عبارت بودند از: بحران ارزش ها (آنومی)، انتقاد از طبقه بالا و متوسط اجتماعی، شیوه مشاهده چند لایه ای، شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه. نتایج تحقیق نشان دادند که آنتوان چخوف بخوبی از عهده ترسیم اوضاع اجتماعی - اقتصادی - سیاسی دهه ۱۹۰۰ روسیه برآمده و اثرات مستقیم این دوران را بر زندگی خانوادگی مردم بخوبی نشان داده است.

همچنین در داستان نویسی نیز از شیوه بدیعی به نام عکس برداری بدون اطلاع سوژه استفاده نموده است. یعنی به عوض داشتن طرح داستان با بهره گیری از شیوه مذکور به درون شخصیت داستان نفوذ

می‌کند. در واقع وی با تصویر یک لحظه نمونه از تمامی لحظات شخصیت داستان، خواننده را از ذات و جوهره این زندگی آگاه می‌کند و از طریق این زندگی او را به سمت موارد مشابه رهنمون می‌سازد.

**واژگان کلیدی:** جامعه شناختی، آنتوان چخوف، روش غیر واکنشی، کاراکتر، آنالیز داده‌ها.

#### مقدمه

کار پژوهشگران به طور کلی معمولاً جمع آوری اطلاعات و تجزیه و تحلیل آن است. برای هر بخش از این فرآیند پژوهشگر، روش‌های خاصی وجود دارد که به تناسب از آن استفاده می‌شود. گاهی اطلاعات مورد نیاز پژوهشگران نزد مردم است که باید از طریق مصاحبه، پرسش‌نامه و حتی مشاهده مستقیم رفتار آنان جمع‌آوری شود. زمانی اطلاعات مزبور لابلای اسناد و مدارک است که باید به شیوه مشاهده اسنادی استخراج گردد.

تحلیل محتوا روشی است که در آن به آزمون دستاوردهای ارتباطات اجتماعی انسانها از جنس اسناد مدارک - مکتوب و غیر مکتوب - پرداخته می‌شود. در واقع محتوای نامه‌ها، دفترها، خاطرات، مقالات، روزنامه‌ها، صورت جلسه‌ها، کتابها، اشعار، ترانه‌ها، نقاشی‌ها، سخنرانی‌ها و قوانین و هر نوع متن و سند دیگری مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

چخوف یکی از معدود نویسندگان و هنرمندان است که رگه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آثار وی بسیار پررنگ است. او بخوبی از عهده ترسیم اوضاع اجتماعی - سیاسی دهه ۱۹۰۰ روسیه و اثرات مستقیم آن بر زندگی خانوادگی مردم برآمده است. واقعاً چه چیز چخوف چخوف این قدر ما را جلب می‌کند؟ مگر در آثارش چه چیزی نهفته است؟ پاسخ آن پرسش را شاید بتوان در شرح نویسنده پاکستانی فیض احمد فیض درباره آثار چخوف پیدا کرد.

«شاید شور غنایی، هنر تبدیل زندگی روزمره مردم به شکل بس آراسته و دلپذیر که در خاطره‌ها حک می‌شود، شاید مهربانی‌های او، دلسوزی برای رنج‌ها، درد، غم، سرخوردگی، روان‌های حساس که تشنه بهروزی و آرزومند روزی هستند که امکان نهمان خود را بروز دهند، شاید خوش بینی او، ایمانی که به تداوم پیشرفت آدمی دارد، این که رنج‌های امروز ما را نیکبختی فردا جبران می‌کند، و شاید هم در آثار چخوف چیزی که بیش از همه موارد بر ما اثر می‌نهد، واقع بینی اجتماعی اوست، که به طرزی شگفت‌انگیز هوشمندانه و هنرمندانه است که حتی در تقلید از او هم کسی موفق نبوده است.»

«قهرمانان آثار او افراد عادی هستند، زنان و مردانی که خود در زمره آنانیم، نه اشخاصی عجیب و غریبی که تنها در عالم تصور می‌گنجند و جز علاقه یا نفرت را بر نمی‌انگیزند. علت آن است که چخوف به بافت و آهنگ زندگی روزانه علاقه دارد نه پیشامدهای استثنایی. با وجود این، آدم‌های کوچک چخوف به هیچ‌رو از افراد پر شکوه و شوکت دیگر همگنان نامبردارش بلاغت و گیرایی کمتری ندارند و مسایل کوچکتری مطرح نمی‌کنند، دقت او به شادی‌ها و رنج‌های انفرادی به هیچ‌وجه از بینش روشن‌وی در مورد شرایط اجتماعی که عامل آنهاست نمی‌کاهد. و بالاخره این که مطلب اصلی چخوف، پرده سیاهی است که بر روی نظم اجتماع رو به انحطاط کشیده شده است؛ همان بیماری که پیش‌درآمد دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی است، همان فروپاشی مناسبات اجتماعی کهن در برابر واقعیت‌های زندگی و ناتوانی فرد در برابر قانونمندی‌های کوبنده تاریخ.

به این دلایل آثار چخوف با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا و خصوصاً برای کشف رگه‌های جامعه‌شناختی آثار وی مورد بررسی آماری نیز قرار گرفت.

### اهداف تحقیق

از جمله اهداف تحقیق می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- ۱- تحلیل ویژگی‌های پیام‌نویسنده و پیشینه آن و در عین حال تحلیل پیام‌های پیام‌به‌منظور شناخت آثار آن.
- ۲- شناخت ویژگی‌های اجتماعی - سیاسی و اقتصادی دوره مورد نظر در جامعه مورد مطالعه با تکیه بر روان‌شناختی اجتماعی.
- ۳- آشنایی هر چه بیشتر با تکنیک‌های زیبا شناختی و دلالتی به کار رفته در آثار نویسنده.
- ۴- کوششی برای نزدیک شدن به هنر درک زمانه و احیاناً برخورداری از نوعی هشیاری تاریخی با کند و کاو در آثار نویسنده.

### تکنیک مطالعه

در پژوهش حاضر همان گونه که در مقدمه ذکر شد، تکنیک های مطالعه تحلیل محتوای است. تحلیل محتوا از جمله روش های غیر واکنشی (NON-reactive) و غیر مداخله ای (Unobtrusive) است.

چون اسناد مورد مشاهده و متون مورد تحلیل قبلاً ثبت و ضبط شده اند و صاحبان اسناد و مؤلفان آثار را به کار تحلیل، واکنش و تحلیل گران و محققان را در چگونگی تألیف و تدوین و ایجاد اسناد و مدارک مداخله ای نیست. بدین ترتیب تحلیل محتوا هم روشی برای تحلیل داده هاست و هم روش مشاهده اسناد اما به جای مشاهده مستقیم رفتار مردم یا پرسش در مورد آن، به ارتباطاتی که آنان به وجود آورده و پیام هایی که رد و بدل کرده اند توجه نموده در مورد آن پرسش و تحلیل می کند. (صدیق سروستانی، ۷۵: ۹۳) «تحلیل محتوا هر نوع فن استنتاج از طریق شناخت منظم عینی ویژگی های پیام است» (Holsti, 1968, p608) به طور کلی در پژوهش حاضر آثار آنتوان چخوف از نظر مقولات مهم تحلیل محتوا یعنی: چه چیزی گفته شده، چگونه گفته شده، ارزش های عاطفی، ارزش های فکری (Berelson, 1968, pp168-190) مورد بررسی قرار گرفتند.

### جامعه آماری، نمونه آماری

جامعه آماری کلیه داستان ها و نمایشنامه های آنتوان چخوف است. نمونه آماری به تعداد ۹۰ اثر از مجموعه آثار وی انتخاب شدند. در انتخاب نمونه ها کوشش شد از شیوه تصادفی سیستماتیک بهره گرفته شود تا برای همه نمونه ها فرصت انتخاب برابر وجود داشته باشد.

### واحد تحلیل

هولستی پنج نوع واحد عمده تجزیه و تحلیل و واحد ثبت را در تکنیک تحلیل محتوا معرفی کرده است که عبارتند از: کلمه یا نماد، مضمون (تم)، کاراکتر (شخص)، پاراگراف، مورد (آیتم). (Holsti, 1969, pp 116-119)

در پژوهش حاضر واحد تحلیل علاوه بر ۵ واحد تحلیل فوق که توسط هولتی معرفی شده اند، دو واحد مفهوم و معنا را که که ساندرز و پینی جداگانه مطرح کرده اند، نیز در بر می گیرد. (Sanders and piny, 1956. P 191)

**پرسش تحقیق**

در آثار چخوف کدام مضامین یا کاراکترها یا مفاهیم جامعه شناختی فراوانی بیشتری دارند و تکرار آنها در آثار وی بیشتر از مضامین دیگر است؟

**فرضیه های تحقیق**

- ۱- بین پیش بینی آینده امید انگیز و وجود بحران ارزش ها یا آنومی (بی هنجاری) در جامعه قبل از انقلاب روسیه در آثار چخوف رابطه ای معنی دار وجود دارد.
- ۲- نخبگان و تحصیل کرده ها نظیر پزشکان، سرهنگان، وکیلان، ... بیشتر از افراد عادی شخصیت های اصلی آثار چخوف را تشکیل می دهند.
- ۳- چخوف در اکثر آثار خود از شیوه زندگی و طرز تفکر افراد وابسته به طبقه متوسط و بالا بیشتر از افراد عادی انتقاد می نماید.
- ۴- در اکثر آثار چخوف بین استفاده از شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه و برخورداری از نیروی مشاهده چند لایه ای رابطه ای معنی دار وجود دارد.

**اطلاعات توصیفی تحقیق**

جهت پاسخ به پرسش تحقیق پس از بررسی ۹۰ اثر نمونه آنتوان چخوف، ۴ مضمون یا مفهوم جامعه شناختی که در آثار وی فراوانی بیشتری داشتند و نیز انواع کاراکتر که بیشتر از آن استفاده شده به دست آمد:

- ۱- مضمون بحران ارزش ها: از مجموع ۹۰ نمونه، ۸۴ نمونه دارای نمادهای نشان دهنده وجود بحران ارزش ها بودند. (۹۳٪) دورکیم جامعه شناس فرانسوی در وضعیت های خاص اجتماعی پدیده ای به نام آنومی (بی هنجاری) را مطرح می کند. به نظر وی آنومی در دوره ای از تاریخ جامعه رخ می دهد که وجدان اخلاقی ضعیف شده است و عموماً با بحرانهای بزرگ اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی همراه است. وقتی که قواعد اخلاقی به عنوان هنجارهای معتبر برای ساخت دادن به کردار افراد از اعتبار می افتد، امیالشان نامحدود می شود و دیگر با منابعی که دارند ارضاء نمی شوند. این عدم تعادل میان آرزوهای افسار گسیخته و

وسایل ارضای آنها، ناگزیر کشمکش های حاد درونی را باعث می شود و آنها را به خودکشی سوق می دهد. (کوزر، ۷۳: ۱۹۶-۱۹۱)

۲- مضمون انتقاد از طبقه متوسط و بالا: از مجموع ۹۰ نمونه، در ۵۵ نمونه انتقاد از طبقه متوسط و بالا وجود داشته است. (۶۱٪)

۳- شیوه مشاهده چند لایه ای: از مجموع ۹۰ نمونه، ۷۳ نمونه دارای نمادهای نشان دهنده مشاهده چند لایه ای در آنتوان چخوف بوده است. (۸۱٪) منظور شیوه مشاهده ای است که تنها به نشانه های ظاهری پدیده توجه نمی شود بلکه کوشش می شود کنش های افراد را در ارتباط با معانی و پیشینه تاریخی وضعیت های درونی آنان تحلیل شود.

۴- شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه: از مجموع ۹۰ نمونه در ۶۸ اثر از شیوه مذکور استفاده شده است. (۷۶٪) مقصود از شیوه فوق آن است که نویسنده یک لحظه نمونه از تمام لحظات شخصیت داستان را تصویر می کند و با دیدن این تصویر خواننده از ذات و جوهره این زندگی آگاه می شود و از طریق این زندگی به موارد مشابه وقوف می یابد. از مجموع ۹۰ نمونه در ۵۵ اثر از شخصیت های نخبه، تحصیل کرده، افراد طبقه بالا و متوسط به عنوان شخصیت اصلی استفاده شده است. (۶۱٪)

### تحلیل روابط در تحقیق

در این بخش چهار فرضیه اصلی تحقیق مورد تحلیل قرار گرفتند. برای آزمون معنی دار بودن روابط بین متغیرها از آزمون کی دو ( $X^2$ ) (CHI SQUIRE) استفاده شد.

فرضیه اول: بین پیش بینی آینده امیدانگیز و وجود بحران ارزش ها در جامعه قبل از

انقلاب روسیه در آثار چخوف رابطه معنی دار وجود دارد.

مجموع	فقدان آینده امیدانگیز	وجود آینده امید انگیز	آینده امید انگیز بحران ارزشها
۸۴	۶۶	۱۸	وجود بحران ارزش ها
۶	۶	۰	فقدان بحران ارزش ها
۹۰	۷۲	۱۸	مجموع

$$\text{CHI Aqure} = ۰/۵۴$$

$$\text{Sig} = ۰/۴۵$$

$X^2$  جدول با درجه آزادی (df) ۱ و با ۵ درصد خطا معادل ۳/۸۴۱ است. محاسبات انجام شده نشان می دهد که کای اسکوئر محاسبه شده مربوط به فرضیه اول با درجه آزادی (df) ۱ برابر ۵۴٪ است از این رو با ۹۵ درصد اطمینان می توان چنین نتیجه گرفت که در آثار چخوف وجود یا عدم وجود بحران ارزش ها تأثیری در پیش بینی وجود یا عدم وجود آینده امیدانگیز نداشته است.

بنظر می رسد یکی از دلایلی که موجب شده فرضیه فوق پذیرفته نشود، وجود فراوانی بالای نمادهای جامعه دارای بحران ارزش ها است: وجود انسان های خسته و منزوی و نیز بدون مشغله ذهنی که در اجتماعی راکد و بی هدف سرگردانند، انسان هایی که برای فرار از یکنواختی زندگی به کارهای گاه تأسف آور و گاه مضحک دست می زنند، بدون این که خود بدانند چه هدفی دارند، افرادی که بی دلیل عاشق می شوند، ازدواج می کنند، دائماً به دنبال کار از جایی به جای دیگر می روند، به اشیای بی ارزش دل می بندند، عشق هایشان نه بر اثر نیازهای عاطفی و احساسی که کاملاً برای گریز از یکنواختی است، برای نمونه زنی پیشنهاد ازدواج را قبول می کند چون از کسالت ناشی از زندگی و بی توجهی پدرش به ستوه آمده و از سوی دیگر وحشت دارد که با رد پیشنهاد مرتکب گناهی بزرگ شود، استفاده از دشنام و ناسزا در محاوره ها به عنوان یک امر طبیعی، محبت های مصنوعی، مردان احمق، زنان و کودکان، ... از مواردی است که هم تأکید کننده وضعیت آنومیک است و هم به چخوف این امکان را نمی دهد که نسبت به آینده زیاد خوش بین باشد و به نظر وی سیاهی و ناامیدی سایه سنگینش را بر سر جامعه قبل از انقلاب روسیه افکنده است.

به دیگر سخن از نظر روابط آماری نیز اگر به جدول فرضیه اول دقت نماییم. بیشترین فراوانی در خانه تقاطع وجود بحران ارزش ها فقدان آینده امیدانگیز تجمع نموده اند با ۶۶ مورد، در صورتی که در خانه تقاطع فقدان بحران ارزش ها و فقدان آینده امیدانگیز کمترین فراوانی یعنی هیچ موردی وجود نداشته است (۰ مورد). به عبارت دیگر این توزیع فراوانی باعث شده تعداد خانه های دارای فراوانی مورد انتظار کمتر از ۵ افزایش یابد و بر نتیجه نهایی

آزمون یعنی نبود رابطه معنی دار بین دو متغیر پیش بینی آینده امیدانگیز و وجود بحران ارزش ها تأثیر بگذارد.

فرضیه دوم: نخبگان و تحصیل کرده ها بیشتر از افراد عادی، شخصیت های اصلی آثار چخوف را تشکیل می دهند. با توجه به جدول فراوانی اشاره شده در بخش توصیفی معلوم گردید که از کل نمونه ها ۵۵ نمونه از شخصیت های فوق به عنوان شخصیت اصلی استفاده شده یعنی (۶۱٪) بنابراین مدرک کافی برای پذیرفتن فرضیه موجود است.

به نظر می رسد و به دو دلیل عمده، چخوف به این شخصیت ها بیشتر توجه نموده: الف) خود نیز متعلق به این طبقه بوده و در نتیجه آشنایی بیشتری با ویژگی های شخصیتی و فرهنگی و اجتماعی آنان داشته است. ب) دلیل دوم که مهم تر است، از آنجایی که این افراد به جهت نخبه بودن و برخورداری از امکانات ویژه نقش ناظر هشیاير اجتماعی را از یک طرف و نقش آگاه کنندگی برای جامعه را از سوی دیگر ایفا می نمایند، بخصوص در قبال دیگر افراد جامعه و نقش آگاه کنندگی برای جامعه را از سوی دیگر ایفا می نمایند، بخصوص در قبال دیگر افراد جامعه که به جهت نداشتن شرایط لازم برای کسب امکانات ویژه، در موضوع ضعف و ناتوانی قرار دارند، اهمیت نقش ایشان بیشتر روشن می شود.

همچنین همین افراد و نخبگان می توانند به جهت وابسته بودن به انواع نیروهای غیر مردمی، سرگردان بودن، منع شدن، جابه جا کردن ارزش های واقعی با کاذب، از خود بیگانگی، ... درست واژگونه عمل کنند و موجب عقب ماندگی و سرگردانی هر چه بیشتر جامعه خود شوند زیرا به تعبیر خود چخوف این نوع افراد مانند جوش های صورت نوجوانان کاملاً بی موقع و بی مورد هستند و صورت را زشت تر می کنند.

فرضیه سوم: چخوف در اکثر آثار خود از شیوه زندگی و طرز تفکر افراد وابسته به طبقات بالا و متوسط بیشتر از افراد عادی انتقاد می نماید. با توجه به جدول فراوانی بخش توصیفی مشخص می شود که از کل موارد نمونه (۹۰ نمونه) در ۵۵ مورد آنها انتقاد مذکور وجود داشته است یعنی (۶۱٪) بنابراین مدرک کافی برای پذیرفتن فرضیه فوق موجود است.

با این که خود وی نیز متعلق به طبقه فوق بود ولی نگرش انتقادی و روشن بینی به او این امکان را داده بود که به زوال نظام پوسیده اشرافی دوران تزار پی ببرد و به انتقاد از این شیوه زندگی پردازد. به نظر چخوف این دسته از افراد در روسیه با صفاتی نظیر پر خوری، تنبلی، خواب آلود بودن، ذلیل بودن و دائم الخمر بودن مشخص می شوند. آنان در سراسر عمر خود نه تنها جسم بلکه مغز خود را از مسایل بیهوده پر می کنند و در اواخر عمر تبدیل به یک زباله دانی می گردند؛ یک پزشک وقتی یک بیماری را معالجه کرد دیگر برایش کاکافی است و به خوش گذرانی می پردازد. یک وکیل با یک دفاعیه پرورنده فعالیت مستمر خود را می بندد، یک هنرمند بعد از ارائه یک اثر هنری دیگر انگیزه ای برای ارائه اثر تازه ندارد، این دسته از افراد با یک تهدید براهتی زیون و ذلیل و با یک نوازش کاملاً اسیر می گردند و خود را به پاهای نوازش گر می مالند؛ موجوداتی هستند که آداب و رسوم و ملاحظات طبقاتی مانند خزه و پیچک بر دست و پایشان پیچیده و آنان را از حرکت بازداشته است. به طور کلی تمامی زندگی و آثار چخوف گویی این ندا را سر می داد که:

"دوستان من شما بد زندگی می کنید، این نوع زندگی کردن شرم آور است."

ابتدال نیز چه خوب از وی انتقام گرفت زیرا جسد وی با اتومبیل زباله دانی حمل گردید!

فرضیه چهارم: در اکثر آثار چخوف بین استفاده از عکس برداری بدون اطلاع سوژه و

برخورداری از نیروی مشاهده چند لایه ای رابطه ای معنی دار وجود دارد.

مجموع	عدم استفاده از شیوه عکس برداری	استفاده از شیوه عکس برداری	عکس برداری بدون اطلاع مشاهده چند لایه ای
۷۳	۱۲	۶۱	مشاهده چند لایه ای
۱۷	۱۰	۷	فقدان مشاهده چند لایه ای
۹۰	۲۲	۶۸	مجموع

$$\text{CHI Squire} = ۱۱/۲۱$$

$$\text{SiG} = ۰/۰۰۰۸$$

"جدول با درجه آزادی (df) ۱ و با ۵ درصد خطا معدل ۳/۸۴۱ است."

محاسبات انجام شده نشان می دهد که کای اسکوتر محاسبه شده مربوط به فرضیه چهارم با درجه آزادی (df) ۱ برابر ۱۱/۲۱ است. از این رو با ۹۵ درصد اطمینان می توان چنین نتیجه گرفت که در آثار چخوف برخورداری از شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه بسیار مؤثر بوده است. به عبارت دیگر با کمی تسامح می توان گفت که در جدول فوق خانه دارای فراوانی مورد انتظار کمتر از ۵ وجود نداشته است. در نتیجه در تفسیر نهایی جدول (X) شرایط بدرستی برقرار است.

با توجه به  $(X^2)$  به دست آمده و نتیجه آزمون مدرک کافی برای پذیرفتن فرضیه فوق موجود است، یعنی رابطه ای معنی دار بین دو متغیر فوق وجود دارد.

دانش پزشکی همانطور که خود چخوف نیز اشاره نموده بود، به وی کمک زیادی نمود تا با روش های علمی و تجربی به مطالعه جامعه پردازد و در عین حال کالبدشکافی پدیده ها به وی این امکان را می داد که کمتر دچار خطا گردد و تنها به مطالعه ظاهری پردازد. شناخت بیماری ها و نحوه عملکرد ویروس ها و باکتری ها و نیز چگونگی مختل شدن یک سیستم زنده توسط این عوامل بیماری زا، همگی از مواردی بودند که چخوف را قادر ساخته بود تا به انسانها و شبکه روابط آنها (جامعه) به شیوه مشاهده چند لایه ای بنگرد. روش هایی که امروز در جامعه شناسی به جهت چند وجهی بودن پدیده های مورد مطالعه یعنی انسانها از آن استفاده می شود. ایده های موجود در روش درون فهمی وبر، روش های مطالعه مقایسه ای، کنش متقابل نمادی، پدیدار شناسی و اتنومتدولوژی، ... همگی به نوعی بر استفاده از شیوه مشاهده چند لایه ای تأکید دارند.

از سوی دیگر برخوردهای فراوانی با بیماران، یعنی افرادی که در هنگام بیماری و درد تمامی ماسک ها و نقاب هایی را که بر چهره زده بودند، برمی داشتند، این امکان را به وی داده بود که تنها به کنش های ظاهری افراد که بسته به موقعیت بروز داده می شوند اکتفا نکند. لذا با بهره گیری از شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه، منتظر شکار یک لحظه نمونه و برگزیده از تمامی لحظات شخصیات داستان می ماند و خواننده با دیدن این تصویر کاملاً از ذات و جوهره این زندگی آگاه می شود و از طریق این زندگی به موارد مشابه وقوف می یابد.

ضمیمه: نمونه هایی از مضامین ذکر شده در آثار چخوف که در پرسش و فرضیه های تحقیق مورد تحلیل قرار گرفتند.

### مضمون بحران ارزش ها

- در داستان "حربا" (۱۸۸۴) در میدان بازار سگی مردی را گاز گرفته است. افسر نگهبان به بررسی دقیق این پرونده می پردازد. ابتدا به کسانی که سگ ها یا حیوانات ولگرد دیگر را در کوچه رها می کنند، تاخت می آورد ولی ناگاه یکی از میان جمعیت متوجه می شود و می گوید که "سگ متعلق به سرتیپ است"، افسر فوری مانند حربا که هر دم به رنگ دیگری در می آید تغییر رأی می دهد و گریبان مرد آسیب دیده را می گیرد. در این موقع صدای دیگری از میان جمعیت شنیده می شود: "نه بابا این سگ مال سرتیپ نیست." افسر هم فوری تغییر لحن می دهد و دستور می دهد که صاحب سگ به سختی تنبیه شود و بالاخره با هر نظر جدیدی افسر هم فوری رأی خود را عوض می کند، گویی قانون برای همه یکی نیست بلکه بازیچه ای است در چنگال، به هر طرف که می خواهد آن را برمی گرداند. برای مثال می توان به نثر چخوف در یکی از گفته های افسر توجه نمود:

- "سرتیپ ژیگالف؟ هوم ... یلدیرین این پالتوی منو از شانۀ ام وردار... گرما وحشتناکه گرمای پیش از بارونه ... آنوقت افسر رو به خریوکین کرد: می دونی یک چیز را من نمی فهمم، نمی فهمم چطور این سگ دست تو را گاز گرفته؟ آخه اون که قدش به انگشت تو نمی رسد. آخر این حیوونک کوچولوه و تو، نظر نخوری، دو تای من قد داری! لابد انگشت را میخ زخمی کرده و حالا می خواهی تلافیش را از جای دیگر در بیاری؟ ها؟ شماها آدمهای حقه یی هستین! من شما آرقه ها را خوب می شناسم." (نوشین، ۱۳۷۰: ۲۳-۲۲)

- نمونه ای دیگر در همین رده از مضمون بحران ارزش ها داستان "سبکسر" (۱۸۹۲) است. در این داستان عشق هایی که در جای واقعی خود نیستند و نه براساس نیازهای عاطفی و احساسی بلکه برای گریز از یکنواختی به وجود می آیند بخوبی نمایش داده می شوند. برای

مثال می توان به نثر چخوف در یکی از مونولوگ های شخصیت زن داستان یعنی "الگا ایوانونا" توجه نمود:

"آنگاه با دست صورتش را پوشاند و به خود گفت: برای مردی ساده و معمولی مانند دیموف همان اندازه نیک بختی و کامیابی که تا بحال از من چشیده است کافی است. بگذار در آن دنیا محکوم کنند، من هم از لچ همه دل به دریا می زنم و خودم را به این پرتگاه می اندازم، همین حالا دل به دریا می زنم و نابود می شوم... آخر در زندگی همه چیز رت باید دید و آزمو، آخ، پروردگارا، چه هولناک است و چه خوب و هوس انگیز". (نوشین، ۱۳۷۰: ۱۵۲)

- یک نمونه دیگر در این رده از مضمون بحران ارزش ها، داستان "شرط بندی" است. در این داستان یک بانکدار پیرو و پولدار با یک وکیل دعاوی جوان بر سر این که اعدام بهتر است یا حبس ابد، شرط می بندد که حتی نمی توانند ۵ سال در سلولی حبس می شود و وکیل به او می گوید که من ۱۵ سال در سلول می مانم ولی در عوض دو میلیون پول نقد می گیرم. نمونه ای از افرادی که در اجتماعی راکد و بی هدف سرگردانند و دست به کارهای مضحک و تأسف آور می زنند. برای مثال می توان به نثر چخوف در یکی از مونولوگ های بانکدار پیر توجه نمود: "از خود می پرسید: چرا چنین شرطی بستم؟ این کار چه ثمری داشت؟ آیا واقعاً مردم در برابر از دست رفتن ۱۵ سال از زندگی آن مرد وکیل و دور ریختن دو میلیون پول من، متقاعد خواهند شد که مجازات اعدام بدتر یا بهتر از حبس ابد است؟ نه، نه! چرند است، بی ربط است. کار من هوسبازی آدمی غرق در ناز و نعمت بود، کار وکیل نیز حرص و آزمندی محض برای به چنگ آوردن پول بود. (ریاحی، ۱۳۷۰: ۳۹۹)

### مضمون انتقاد از طبقه متوسط و بالا

نمونه اول از این رده مضمون، داستان "تحول" است. در این داستان، ذلیل بودن، وامانده و بی اراده بودن ارباب خانه "نیکولای سرگیئچ" بخوبی نشان داده می شود. برای مثال می توان به نثر چخوف در یکی از گفته های سرگیئچ توجه نمود:

"باشد، خوشبخت شوی! باید اقرار کنم آدم‌هایی را که هنوز می‌توانند نفرت و اهانت و این جور چیزها را احساس کنند، دوست دارم. می‌توانم تا ابد اینجا بنشینم و به قیافه آزرده‌ات نگاه کنم... پس نمی‌مانی؟ می‌فهمم... سرنوشت می‌خواست که این طور شود... بله البته برای تو این طور خوب است، اما برای من هو، هو، هو! ... من نمی‌توانم پا از این دخمه بیرون بگذارم. می‌توانم به یکی از املاک مان بروم، اما در هر کدام از آنها چند تایی از ارادل زخم هستند... مباشرها، کارشناس‌ها، لعنت بر همه‌شان! گرو می‌گذارند... نباید ماهی‌بگیری، نباید روی چمن‌ها بروی، نباید درخت را بشکنی." (ریاحی، ۱۳۷۰: ۲۷۰)

- نمونه دوم از این رده مضمون؛ داستان "بازداشت‌کننده" است. در این داستان خوار بودن زن، دلیل و بیچاره بودن یک دادستان دادگاه استان بخوبی نشان داده می‌شود. برای مثال می‌توان "به نثر چخوف در یکی از گفته‌های بالنیسکی (دادستان) اشاره نمود:

"دیگر برای من فرقی نمی‌کند... ولو روی سوختدان لکوموتیو سفر کنم. نگاه کنم، نگاه کنم و این طور به نظرم می‌رسد که آخر باید انتحار کنم! خودم را زیر قطار بیندازم... عزیزجان شما نمی‌تواند تصور بکنید که علیا مخدره‌ی من چطور رمق مرا گرفته است! به طوری رمق مرا گرفته است، که تعجب می‌کنم چطور تا حالا زنده مانده‌ام... بابا جان، این درس عبرتی است برای آتیه‌ی من! تا بدانم که آزادی فردی یعنی چه! گاهی آدم سرنخ از دستش در می‌رود، می‌دانید؟ بی‌جهت و بی‌سبب آدمی را بازداشت می‌کنند. اما، حالا من می‌فهمم... درک می‌کنم... می‌فهمم که بازداشت شدن یعنی چه؟! چقدر خوب هم می‌فهمم! (آذرخشی، جلد اول، ۱۳۵۳: ۷۳-۷۲).

- نمونه سوم از این رده مضمون، داستان "اعتراف نزد سگ" است. در این داستان نیز ماهیت پست و زبون افراد طبقه متوسط و بالا بخوبی نشان داده می‌شود. برای مثال می‌توان به نثر چخوف در یکی از گفتگوهای روانسوف منشی مخصوص مدیر کل با یک سگ اشاره نمود:

حالا گاز بگیر حتی تکه تکه ککن و بخور... از روز تولدم تا به حال هیچکس پیدا نشد که

به من یک کلمه حرف درست و حسابی بزنند.. نصیحتم بکنند ... همه مرا پیش خود آدم پس فطرت و بی شرفی می دانند. ولی در حضورم لبخند می زنند، تعریف می کنند و تملق می گویند... آرزو می کنم که یک نفر پیدا شود و برای خاطر تمام بدی ها که به مردم کرده ام، پوزه ام را خونین و مالین کند ... یا اقلأً چند فحش آبدار به من بدهد ... خیر پیدا نشد... سگ... عزیز بیا تو مرا گاز بگیر .... نوش جان کن... حالا این مرد بی معنی و موجود کثیف را تکه تکه کن. (آذرخشی، جلد اول، ۱۳۵۳: ۲۲۷)

### شیوه مشاهده چند لایه ای

چخوف که خود یک پزشک بود، بیماری های اجتماعی جامعه ای را که در آن می زیست، با استادی تمام به مسلخ انتقاد و طنز گزنده خود می برد و عقده و عفونت های ناشی از وجود این بیماری ها و نمود اجتماعی آنها را طی مناظر درخشان با رنگ های واقعی و ملموس به تصویر می کشید و در این راه دانش پزشکی اش را به بهترین نحوی در جهت مشاهده چند لایه ای، بازگشایی و تشریح عقده ها و بیماری های اجتماعی به کار می گرفت. خود وی می گوید: "آشنایی با علوم طبیعی و شیوه های علمی ÷ پوسته مرا آگاه و هوشیار نگه داشته است." (بوداقیان، ۱۳۶۵: ۶)

نمونه اول از این رده، داستان "حکایت مرد ناشناس" است. برای مثال می توان به نثر چخوف و مشاهده عمیق وی از زبان "استپان" درباره "آرلوف" کارمند عالیرتبه پترزبورگ اشاره نمود:

"ظاهراً آرلوف پترزبورگی بود. شانه هایی تنگ، بالاتنه ای کشیده، شقیقه هایی تورفته، چشم هایی بی رنگ و موی سر و ریش و سیبیل تنک و اندکی پریده رنگ داشت. چهره اش همچون صورت ناز پروردگان لطیف اما فرسوده و نامطبوع بود.. سخن گفتن من مراجع به چهره و موهای آرلوف تنها به این سبب است که نشان دهم در وضع ظاهری او چیزی که واجد اهمیت بوده و ارزش گفتن داشته باشد وجود ندارد ... حالت تمسخر آمیز که در چشمانش وجود داشت دیگر جزو نهادش شده بود و ریشه در گذشت داشت... به قول مشهور "بگو چه می خوانی تا بگویم کیستی" شاید این ضرب المثل درست باشد ولی درمورد آرلوف صدق

نمی‌کرد. قضاوت درباره‌ او از روی کتاب‌هایی که مطالعه می‌کرد به هیچ‌عنوان ممکن نبود چون کتاب‌هایی که می‌خواند آش‌درهم جوشی بود که همه چیز در آن دریافت می‌شود: از کتب فلسفی و رمان‌های فرانسوی گرفته تا کتب مالیه آثار شاعران و انواع نثریات؛ همه این‌ها را با سرعتی یکنواخت و با همان حالت سخره‌واستهزایی که در چهره داشت می‌خواند و به کناری می‌انداخت. (بوداقیان، ۱۳۶۵: ۲۹-۲۷)

- نمونه دوم از این رده، داستان "سرگذشت ملال انگیز" است. برای امثال می‌توان به نثر چخوف در یک گفتگوی دو جانبه پرفسور دانشگاه با دانشجوی پزشکی اشاره نمود:

"به مهمان می‌گویم: - بنشینید، چه می‌خواهید بگویند؟ او با لکنت زبان و بی‌آن‌که صورت من نگاه کند جواب می‌دهد: پرفسور ببخشید که شما را ناراحت کردم. من هرگز به خود اجازه نمی‌دادم باعث زحمت شما بشوم اگر... من تا به حال ۵ دفعه به شما امتحان داده‌ام و ... رد شده‌ام ... خواهش می‌کنم، لطف بفرمایید یک نمره رضایت بخش برای من بگذارید، چون که ...

دلایلی که همه تنبل‌ها به نفع خود بیان می‌کنند همیشه این است که: آنها به نمره‌های عالی از عهده امتحان همه رشته‌ها برآمده‌اند و فقط از درس من رد شده‌اند، و این هم بسیار باعث تعجب است، چون آنها درس مرا همیشه با پشتکار فراوان آموخته‌اند و بخوبی می‌دانند و فقر به علت یک سوء تفاهم هم رد شده‌اند.

- اگر چه، خودتان بهتر می‌دانید، در هر صورت باز هم خودتان را حاضر کنید و بیایید تا ببینیم.

دانشجوی تنبل با صدای خفه می‌پرسد: کی؟

- هر وقت میل شماست. می‌خواهید همین فردا.

آنوقت در چشم پر مهر و محبتش چنین می‌خوانم: "آمدن پیش تو که آسان است، اما،

حیوان، آخر من می‌دانم که باز هم مرا رد خواهی کرد!" (نوشین، ۱۳۷۰: ۷۱-۷۰)

- نمونه سوم از این رده، داستان "هاملت مسکوبی" است؛ نثر چخوف در این داستان زیبایی و به گونه‌ای عمیق لایه‌های یک روشنفکر نما را در دوره تزاری به کمک نیروی مشاهده چند لایه‌ای به ما نشان می‌دهد: "علت دوم دماغ بودن من این است که فکر می‌کنم

آدم بسیار با هوش و فوق العاده مهمی هستم. وقتی وارد خانه ای می شوم یا به کسی گفتگو می کنم یا در سکوت به سر می برم یا رد محفلی ادبی شعری را دکلمه می کنم، یا در رستوران تیسوف مزخرف می بافم و با اعتماد به نفس کامل برخورد می کنم. هیچ بحثی نیست که من خود را در آن قاطعی نکنم. شاید باور کنید که همین طور است. حرف زدن نمی دانم اما لبخند طنز آمیزی تحویل آدم ها می دهم و شانه ام را پیچ و تاب می دهم و ژست می گیرم. من نادان، بی شعور بی فرهنگ و حقیر به هر چیز ناقابلی دل خوش می کنم. ولی جلو دیگران این طور وانمود می کنم که هیچ چیزی رضایتم را جلب نمی کند، چنان خوب این حالت را به اجرا در می آورم که گاهی خودم هم باورم نمی شود. وقتی نمایش خنده آور بر صحنه تئاتر تماشا می کنم دلم می خواهد بخندم اما ناگهان عمداً چهره ای جدی و متفکرانه به خود می گیرم ... " (ریاحی، ۷۰: ۲۹۷)

### شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوژه

نمونه اول از این رده، داستان "حکایت مرد ناشناس" است. برای مثال می توان به نثر چخوف در توصیف یکی از میهمانان در این داستان اشاره نمود:

"جا افتاده ترین و شاید جالب ترین میهمان ما شخصی بود به اسم پکارسکی. او هیكلی بلند بالا و باریک داشت و چهل و پنج ساله به نظر می رسد، با بینی دراز و کوهان دار و ریش انبوه و سیاه و چشمانی که از حدقه بیرون زده بود و چهره جدی و متفکرش به فیلسوفان یونان می مانست. در اداره راه آهن و بانک خدمت می کرد و ضمناً مشاور حقوقی یکی از ادارات مهمن دولتی نیز بوده و با بسیاری اشخاص با سمت قیم و نظایر آن سرو کار داشت. او را مرد بسیار عاقلی می دانستند ولی این عقل و درایت جنبه هایی خاص و ویژه داشت. می توانست در چشم به هم زدنی مثلاً ۲۱۳ را در ۳۷۳ از حفظ ضرب کند و یا لیره استرلینگ را بی کمک گرفتن از مداد و جدول مخصوص به مارک تبدیل کند. به مسایل مالی به بهترین وجهی مسلط بود و در رابطه با امور اداری، هیچ رمز و رازی نبود که بر وی مکشوف نباشد. می گفتند در امور حقوقی وکیل بسیار زیر دست و ماهری است و در افتادن با او در مسایل حقوقی کاری است بس مشکل. ولی صاحی این هوش و مهارت فوق العاده، از درک بسیاری

از مسایل ساده و پیش پا افتاده که حتی آدم‌های ابله هم قادر به فهمش بود، عاجز می‌ماند. مثلاً به هیچ عنوان نمی‌توانست بفهمد که چرا مردم غمگین می‌شوند، گریه می‌کنند، به خودکشی یا دگرکشی روی می‌آورند و یا این که چرا به هیجان می‌آیند- آن هم در خصوص مسایل و رویدادهایی که به شخص خودشان مربوط نمی‌شود و چرا وقتی قطعه‌ای از نوشته‌های گوگول یا شچدرین را می‌خوانند به خنده می‌افتند ... هر پدیده ذهنی و انتزاعی که به افکار و احساسات مربوط می‌شد، برای او نامفهوم و کسالت آور بود- درست مانند موسیقی که برای کسی که فاقد ذوق لازم باشد، بی‌معنی و کسل‌کننده است. (بواقیان، ۱۳۵۶: ۳۸-۳۷) - نمونه دوم از این رده، داستان "سرگذشت ملال انگیز" است. برای مثال می‌توان به نثر چخوف در توصیف یکی از استادان دانشگاه در این داستان اشاره نمود:

"در اتاق کار، دانشیار من پیوترایگناتیویچ پشت میز نشسته و روی کتابی یا ماده‌ای شیمیایی خمیده است. او مردی ست زحمت دوست و فروتن، ولی بی‌استعداد، گرچه ۳۵ سال بیشتر ندارد، ولی سرش رو به تاسی می‌رود و شکمش گنده شده است. از بام تا شام کار می‌کند، کتاب بسیار می‌خواند و آنچه می‌خواند بخوبی به خاطر می‌سپرد - و از این جهت می‌توان گفت که او آدمی ساده نیست و طلا است. اما در آنچه مربوط به چیزهایی دیگرست، اسب بارکشی بیش نیست و یا به عبارت دیگر دانشمند نیست خرفت و کودن. خصوصیات اسب بارکش که در اوست و او را از آدمی با قریحه و استعداد متمایز می‌سازد این است که: فراخ بین نیست و از حدود تنگ تخصص خود نمی‌تواند قدمی فراتر گذارد. بیرن از حدود تخصص مانند بچه ساده لوحی است... خصوصیت دیگر او: ایمان تعصب آمیز به اشتباه ناپذیری دانش و بطور عمدی به هر چیز که آلمان‌ها می‌نویسند... آینده او برای من روشن است. او در تمام مدت زندگی چند صد بار با کمال پاکیزگی و دقت وسایل آزمایش‌های شیمیایی یا کالبد شکافی را در لابراتوار آماده می‌کند، مقدار زیادی گزارش‌های خشک و نسبتاً خوب می‌نویسد، نزدیک ده کتاب را با سعی و کوشش بسیار ترجمه می‌کند، ولی از ابتکار تهی است و استعداد بیش از این را ندارد. برای این کار فانتزی و اختراع و نیروی درک و استنباط لازم است و این در وجود پیوترایگناتیویچ هیچ وجود ندارد. خلاصه آن که این مرد دانشمند و استاد نیست بلکه کارگر دانش است." (نوشین، ۱۳۷۰: ۶۳-۶۱)

- نمونه سوم از این رده داستان "بانوباسگ ملوس" است. برای مثال می توان به نثر چخوف در توصیف شخصیت مر داستان "گوروف" اشاره نمود:

«... و شاید به همین جهت تقریباً هیچوقت نظر خوشی نسبت به زن ها نداشت و هر وقت در حضور او صحبت از زن ها پیش آمد آنها را چنین می نامید: - نژاد پست!.

اگر چه فکر می کرد تجربه تلخ به او حق داده است که زنها را هر طور دلش می خواهد بنامد، ولی با وجود این نمی توانست حتی دو روز هم "بی نژاد پست" به سر برد. در محفل مردان کسل وی شد، سر دماغ نبود، کم حرف و سرد بود، ولی در میان زن ها خود را آزاد احساس می کرد و می دانست دربارهی چه چیز با آنها صحبت کند و چگونه با آنها رفتار نماید، در مجمع زنان حتی سکوت هم برایش لذت بخش و شیرین بود. در بر و روی و خصلت و طبیعت او کشش توصیف ناپذیری وجود داشت که زن ها را به طرف او می کشاند و جلب می کرد، او این را می دانست و کشش و نیروی دیگری هم خود او را به طرف زنها می کشاند. (نوشین، ۱۳۷۰: ۲۳۹-۲۳۸).

### پیش بینی آینده امید انگیز

- چخوف تنها تصویرگر شرایط اجتماعی بد و غیر انسانی جامعه خود و افشاگر صرف نابسامانی ها و نامرادی ها نیست. در بسیاری از داستان ها و نمایشنامه های وی همدردی عمیق او با طبقات پایین و امید وی برای بهبود روزگار آنان به چشم می خورد:

- نمونه اول از این رده داستان "اتاق شماره ۶" است. در فضای تاریک و تیره تیمارستان ها که جز ناسزا و کتک و توهین زندانبانان و فساد و تباهی گردانندگان آن چیز دیگری برای بیماران وجود ندارد، ایوان دمتریچ یکی از چهره های داستان که به عنوان دیوانه در این تیمارستان زندانی شده چنین می گوید:

"... آقایان! امثال شما و نیکیتا معاونتان را با آینده سر کاری نیست، اما آقای محترم! مطمئن باشید که به زودی زمان بهتری فرا خواهد رسید. شما می توانید به سخنان من بخندید و آنها را پوچ و بی معنی بشمارید، اما بدانید که سپیده زندگانی نوین در حال دمیدن است و بالاخره حق و عدالت پیروز خواهد شد و مردم شهر ما این پیروزی را جشن خواهند گرفت. درست است که من پیش از فرا رسیدن آن روز خواهم مرد و آن ایام را نخواهم دید، ولی نواده های ما در

آن زندگی پر سعادتمندانه خواهد بود. من از صمیم قلب برای آنها شاد باش می‌فرستم و از زندگی سرشار از سعادتمندانه‌ها شاد و مسرورم... (بوداقیان، ۱۳۶۵: ۲۱-۲۰)

- نمونه دوم از این رده نمایشنامه "باغ آلبالو" است. این نوع طرز تفکر از زبان "تروفیموف" دانشجوی جوان به این گونه بیان می‌شود:

"... زمستان که فرا می‌رسد گرسنه‌ام، بیمارم، دلهره دارم و فقیرم. مانند گدای سرک‌وچه به هر جایی که تقدیر براندم و جایی نیست که پا نگذاشته باشم. اما روح من همیشه در هر لحظه ای از روز و شب از امید آینده مالا مال است. من روزهای خوشبختی و مسرت را پیش بینی می‌کنم. من آن را کاملاً درک می‌کنم... خوشبختی آنجاست... روز سعادتمندانه و نزدیک تر می‌شود. من حتی صدای پایش را هم می‌شنوم. آیا نباید آن روز را به چشم دید؟ آیا نباید آن را شناخت؟ چه اهمیتی دارد که ما آن روز را نبینیم، دیگران که از آن برخوردار خواهند شد... (بوداقیان، ۱۳۵۶: ۲۱)

- و شاید کلام آخر همانند حرفی باشد که خود چخوف پس از بازگشت به مسکو و پشت سرگذاردن مأموریت و تأثرش بر زبان آورده است:

"چنان خشنود و سیراب و مجذوبم که دیگر پیش از این نمی‌خواهم... و می‌توانم بگویم: زندگی کرده‌ام، و چندان که باید کار کرده‌ام!" (ریاحی، ۱۳۷۰: ۹۳)

استفاده از شخصیت‌های نخبه (افراد تحصیل کرده، طبقه بالا و متوسط)

- همان‌طور که در فرضیه دوم مطرح شد از میان داستان‌های نمونه ۶۱٪ افراد نخبه اجتماعی شخصیت اصلی داستان‌های چخوف را تشکیل می‌دادند برای نمونه می‌توان به داستان‌های زیر اشاره نمود:

- حکایت مرد ناشناس (کارمند عالی رتبه پترزبورگ، افسر بازنشسته نیروی دریایی، مشاور حقوقی اداره مهم دولتی، فرزند ژنرال دانشمند و محترم).

- حربا (افسر پلیس)، ماسک (کارخانه دار و میلیونر شهر)، سرگذشت ملال انگیز (استادان دانشگاه).

- سبکسر (پزشک)، انگور فرنگی (ملال و دامپزشک).

- نیویچ (پزشک)، بانو با سگ ملوس (کارمند بانک).

- آریادنه (ملاک های کوذبختی) (محضر دار).
- نازنین (دانشیار بازنشسته دانشگاه).
- گناهکار تولدو (اسقف).
- و ...

### نتیجه

الف- از مجموع ۴ فرضیه اصلی تحقیق، ۳ فرضیه مورد پذیرش قرار گرفتند با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا و آنالیز آماری مشخص شد که چخوف بخوبی از عهده ترسیم اوضاع اجتماعی- اقتصادی- سیاسی خصوصاً دهه ۱۹۰۰ روسیه (دوران قبل از انقلاب) بر آمده و اثرات مستقیم این دوران را بر زندگی خانوادگی مردم بخوبی نشان داده است. از این رو آثار وی منبع مهمی برای مطالعات جامعه شناختی آن دوره خاص از زندگی اجتماعی روسیه می باشد.

با این که در آثار وی اشخاصی معمولی تیز فراوان دیده می شود اما چخوف بخوبی، توانسته است دوران کاملی را با اشخاص و با تضادهایشان در ترکیب انحطاط با پوشش آن، امیدها و رنج هایش، زاری ها و خنده هایش ترسیم نماید.

ب- چخوف در ۴ سال آخر عمر خود یعنی در فاصله بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ با وجود به وخامت رفتن سلامتی وی، آثار غنی تر و عمیق تری را می آفریند و دو اثر برجسته خود به نام "سه خواهر" و "باغ آلبالو" را در همین زمان می نویسد. در این آثار نوعی گرما و امید و آتشین و عشق عمیق به همسر و آینده جامعه را در نامه هایش نشان می دهد. گویی مقبولیت وی در قلب انسان ها و واقع گرایی روشن او با تحلیل رفتن جسمش گسترش می یابد. ورشی فین شخصیت زیرک "سه خواهر" با امید به آینده صبر و انتظار پیش می گیرد. نه با زمان حال برای جبران گذشته، بلکه با آینده ای که حال را جبران خواهد کرد. "برای کسانی که پس از ما زندگی خواهد کرد، رنج های ما به شادمانی تبدیل خواهد گشت، بزودی آرامش و صلح بر روی زمین حکم فرما خواهد شد و برای کسانی که اکنون زندگی می کنند، درود خواهند فرستاد."

ج- چخوف در داستان نویسی و نمایشنامه نویسی نیز شیوه بدیعی می‌آفریند و برخلاف سنت داستان نویسی زمان خود، به عوض داشتن طرح داستان با استفاده از شیوه عکس برداری بدون اطلاع سوزه به درون شخصیت داستان نفوذ می‌کند. در واقع وی با تصویر یک لحظه منتخب و برگزیده از تمامی لحظات شخصیت داستان، خواننده را از ذات و جوهره این زندگی آگاه می‌کند و از طریق این زندگی به موارد مشابه می‌توان دست یافت.

بنابراین شیوه وی مبتنی بر تلخیص و تلویح است. او از زندگی فرد آنچه را که بیشتر می‌تواند شاخص باشد بیرون می‌کشد و بدین وسیله واقعیتی جهان شمول را بیان می‌کند. زیرا از مجموع همین شخصیت‌ها، جامعه مورد نظر تشکیل می‌گردد. او با استفاده از فرآیند تلخیص وقایع بر محدودیت‌های داستان کوتاه فایق می‌آید. شاید به خاطر استفاده از همین روش‌ها که در واقع یک نوع زبان و وسیله ارتباطی بین المللی بود و مختص یک فرهنگ نبود، موجب شده بود که اکثر افراد در سراسر جهان بتوانند چهره خود را در آثار وی ببینند، نوشته‌های وی به اکثر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شود و خود وی نیز شخصیت محبوب جهان گردد و سبک وی مورد تقلید واقع شود، شاید بی‌مناسب نباشد که در پایان تحقیق به جملاتی از چخوف اشاره شود.

"بزرگترین هدف و مقصد هنر و ادبیات خدمت به اجتماع است، هنر به تنهایی معرف زندگی نیست، بلکه بررسی و قضاوت اجتماع به دست آنست. هنر باید از جنبه‌های تفریحی و وقت‌گذرانی بیرون آمده، وقف آگاهی و بیداری جامعه گردد و در سرایش اشعار و داستان‌های عاشقانه و انعکاس عقاید ترحم‌آور رها نشود؛ هنر باید بیان‌هشیاری‌ها، بیداری ملت یا ملل مختلف در مراحل تاریخی باشد. (چخوف: ۵۱)

## منابع

- ۱- چخوف، آنتوان (۱۳۵۱) دشمنان. ترجمه سیمسن دانشور. تهران: امیر کبیر.
- ۲- ——— (۱۳۵۳) برگزیده کارهای آنتوان چخوف. ترجمه رضا آذرخش و هوشنگ رادپور. تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- ۳- ——— (۱۳۵۶) حکایت مرد ناشناس. ترجمه آرتوش بوداقیان. تهران: پانوس.
- ۴- ——— (۱۳۶۹) زندگی من و پنج داستان دیگر. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران: خنیا.
- ۵- ——— (۱۳۷۰) بانو با سگ ملوس و چند داستان دیگر. ترجمه عبدالحسین نوشین. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- ۶- ——— (۱۳۷۰) چخوف نازنین. ویراستار هرمز ریاحی. تهران: نشر قطره.
- ۷- ——— و گورکی، ماکسیم (۱۳۷۹) کلوشا. ترجمه مزدک بلوری. خرم آباد: افلاک .
- ۸- صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۷۵) کاربرد تحلیل محتوا در علوم اجتماعی. نامه علوم اجتماعی. شماره ۸. دانشگاه تهران.
- ۹- کوزر، لوئیس (۱۳۷۳) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی .
- ۱۰- یر میلیوف، ولادیمیر (۱۳۵۰) نگرش بر آثار چخوف. ترجمه حسین اسد پور پیرانفر. تهران: پیک ایران.

- 11- Berelson, Bernard and patricia salter (1946) **majority and minority Americans of magazinefiction**. Pyblic opinion Quarterly. 10: 168-190.
- 12- Holsti, oler (1968) **content analysis** . in hand book of social psychology ed by gardner lindzey and eliot Aaronsan. Reading, mass: addison- Wesley
- 13- Holsti, oler (1969) **content analysis for the social sciences and Humanoties**. Reading, mass: addison- Wesley.